

نمی‌دهد. از بند تمام دشمنان درونی و برونی رها شده و با سرشتی عالمانه و روحی کریمانه در وادی فضایل اخلاقی قدم می‌گذارد.

خلافت الهی

نخستین شاخص کرامت انسان مقام جانشینی او نسبت به خداوند سبحان است که در مقال وحی از آن به عنوان «خلیفه‌الله» یاد می‌شود. این ویژگی جایگاه آدمی را در نظام احسن تعیین می‌کند و نشان می‌دهد که وی در زمینه معرفت حقایق از استعداد خاصی برخوردار است. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «و اذ قال ربک للملائکه ائی جاعل فی الارض خلیفه...» (۷) هنگامی که خداوند به ملائکه گفت من می‌خواهم در زمین جانشینی را قرار دهم...» در این آیه منظور از «خلیفه» شخص حقیقی بشر نیست، بلکه مراد شخصیت حقوقی آدم و مقام انسانیت است که او را شایسته مقام خلافت کرده است. آموزه‌های وحیانی مبین این حقیقت است که سنت خداوند در احکام تکوینی بر آن شد که قوانین تکوینی جهان را به وسیله یک نوع از مخلوقاتش آشکار کند. از این رو انسان را برگزید و به او امتیازها و کرامت‌هایی را عطا کرد و عصاره آن امتیازها همان جامعیت وی نسبت به دیگر مخلوقات است؛ چون دیگر مخلوقات حتی فرشتگان از هستی محدودی برخوردارند و تنها مظهر اسم معینی از اسمای الهی هستند. این انسان با آنکه ضعیف آفریده شده است، به حقیقت مایه عبرت و شگفتی هر عبرت گیرنده است؛ زیرا او با آن همه ضعف آغازین و جهل ابتدایی، پس از شکوفایی استعدادهایش در امور مهم تصرف می‌کند و بر کائنات سلطه پیدا می‌کند و آن قدر در این مسیر پیش می‌رود که این اختراعات شگفت‌آور عصر کنونی را از خود بروز می‌دهد و اختراعات غیرقابل شمارش را در آینده ارائه می‌دهد؛ بنابراین حکمت خداوندی اقتضا می‌کند که چنین مخلوقی را خلیفه خود کند تا سنت‌های الهی را در عالم تکوین برپا کند و اسرار خلقت و بدایع حکمت و منافع احکام معبود خویش را آشکار کند. (۸)

درک اسرار آفرینش

از دیگر جلوه‌های کرامت انسان، علم و آگاهی او نسبت به اسمای الهی است. منظور از علم به اسما تنها فراگیری یک سلسله الفاظ نیست، بلکه حقایق غیبی عالم است که به لحاظ نشانه‌خدا بودن بر آنها لفظ «اسم» اطلاق شده است و علم به آنها از منظر قرآن چنان ارزش والا می‌دارد که حتی ملائکه و فرشتگان مقرب الهی شایستگی آگاهی از این اسما را ندارند. خداوند می‌فرماید: «و علم آدم الاسماء کلها...» (۹) و علم اسرار آفرینش را به آدم آموخت...» این آیه نشان می‌دهد که انسان از ارزش و کرامتی برخوردار است که دیگر کائنات حتی ملائکه هم از آن برخوردار نیستند؛ از این رو

شاخص‌های کرامت انسان در

آموزه‌های قرآن

■ اسماعیل نساجی زواره

طبیعة سخن

کرامت امانتی است الهی که بسان گوهر ارزشمندی از سوی رب مالک در صدف وجود عبد سالک به ودیعه گذاشته شده است و از مهم‌ترین عوامل کمال انسانیت و مقام آدمیت محسوب می‌شود. هر چند در تبیین این فرایند از سوی مکاتب و مذاهب مختلف، تعاریف گوناگونی ارائه شده است، اما مناسب‌ترین و متعادل‌ترین تعریف عبارت است از: «عظمت و ارزش‌های ذاتی و درونی که در انسان نهفته است و در دیگر کائنات پیدا نمی‌شود.»

در اهمیت مقوله کرامت همین بس که خداوند عالی وحی آسمانی را با وصف کرامت بر پیامبر هادی (ص) آغاز کرد: «اقرأ و ربک الأکرم» (۱) و انسان را با خصیصه تکریم ستود: «و لقد کرمنا بنی آدم...» (۲) و ملاک برتری و کرامت بشر را پرهیزکاری دانست: «... إن اکرمکم عندالله اتقاکم...» (۳) با عنایت به اینکه قرآن کریم به زیباترین شکل و عالی‌ترین روش، مقام و منزلت انسان را تجلیل کرده است، نویسنده این سطور در صدد است که با الهام از آموزه‌های وحیانی و با رویکرد دینی - روان‌شناختی به معرفی انواع کرامت و شاخص‌های آن بپردازد. امید است که مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

انواع کرامت

در فرهنگ اسلامی دو نوع کرامت برای انسان تعریف شده است:

۱. کرامت ذاتی: این نوع کرامت به‌طور تکوینی در پرتو نعمت‌ها و قابلیت‌های خاصی که خداوند به بنده‌اش اعطا کرده، در نهاد او به ودیعه گذاشته شده است و اختیار کردن انسان در کسب این مقام نقش ندارد. به‌واسطه این فضیلت، انسان در مرتبه‌ای قرار می‌گیرد که برتر از دیگر موجودات است. قرآن کریم می‌فرماید: «لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی التبر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی اکثر ممن خلقنا تفضیلاً» (۴) ما فرزندان آدمی را گرامی داشتیم و آنان در صحرا و دریا بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.» از این آیه استنباط می‌شود هر کمالی که در دیگر موجودات هست، حدّ اعلای آن در بشر وجود دارد. این کرامت یک وجه عمومی و کلی دارد که همه انسان‌ها را شامل می‌شود؛ از این رو حتی انسان‌های مشرک، کافر و فاسق از این نوع کرامت برخوردار بوده‌اند، ولی چنین گوهر بی‌همتایی را کفران کرده و اصالت هویت اصیل خویش را به پای امور فناپذیر و ارزش‌های دروغین فدا کرده‌اند.

۲. کرامت اکتسابی: یک نوع علو روحی و اعتلای معنوی است که بر پایه تقوا و پارسایی ظهور می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «... إن اکرمکم عندالله اتقاکم...» (۵) همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» براساس این آیه انسان‌ها در ارتباط با این نوع کرامت یکسان نیستند، بلکه متفاوت هستند و هر چه میزان تقوا و پرهیزگاری آنان بیشتر باشد، کرامتشان نیز بیشتر خواهد بود. کسی که می‌خواهد به مقام مکرمین دست یابد، از پستی‌ها گریزان است و به اعتلا گرایش دارد.

نخستین فروغ امامت حضرت علی (ع) می‌فرماید: «روح خود را از هر گونه پستی گرامی بدار، هر چند بر حسب ظاهر تو را به سوی امور مرغوب بکشاند.» (۶) کسی که به کارهای پست روی می‌آورد، نه تنها چیزی نصیب او نمی‌شود، بلکه از جان و روح خود سرمایه‌گذاری می‌کند بدون اینکه بهره چشمگیری دریافت کند. انسان کریم فقط بنده خداست. آنچه با گوهر ذاتش بیگانه است به بوستان وجودش راه

همین فضیلت سبب شده است تا خداوند انسان را از اسمای خودش آگاه کند و بدون واسطه آن حقایق را به وی بیاموزد.

مسجود فرشتگان

نعمت مسجود بودن انسان پس از نعمت خلافت و تعلیم اسرار آفرینش سومین موهبتی است که به عنوان شاخص کرامت به وی عطا شده است. خداوند در سوره بقره می فرماید: «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس...» (۱۰) و هنگامی که به فرشتگان گفتیم که بر آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز شیطان... این آیه نه تنها ارزش والا و مقام متعالی انسان را بیان می کند، بلکه برتری او را بر فرشتگان نشان می دهد؛ زیرا اگر انسان موجودی کامل تر از ملائکه و افضل بر آنان نبود، صحیح نبود که وجود کامل برای وجود ناقص خضوع و کرنش کند.

شایان یادآوری است که فرشتگان برای انسان سجده پرستش نکردند؛ زیرا سجده پرستش مخصوص خداست و سجده آنان بر انسان به معنای تواضع و تکریم مقام انسانیت بود و به امتثال فرمان خداوند چنین تکریمی را برای انسان کامل روا داشتند؛ نظیر آنچه که از برادران و پدر حضرت یوسف (ع) در برابر این پیامبر سر زد: «... خزوا له سجدا...» (۱۱) و همگی در برابر او به سجده افتادند.»

بنابراین سجده فرشتگان برای آدم تکریم و تحیت بود، نه عبادت و اطاعت؛ یعنی ملائکه چون آدم را مظهر خود یافتند، بر او سجده کردند، نه اینکه به عنوان معبود خود (۱۲).

تسخیر موجودات جهان

در جهان بینی اسلامی انسان از چنان مقام و موقعیتی برخوردار است که می تواند از نیروی عقل و توان جسمی خود در راستای پرده برداری از اسرار و شگفتی های جهان استفاده کند و تمام نیروهای طبیعت را مسخر خود گرداند. قرآن کریم در زمینه می فرماید: «الله الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم و سخر لکم الفلك لتجری فی البحر بامره و سخر لکم النهار و سخر لکم الشمس و القمر و دابین و سخر لکم الليل و النهار» (۱۳) خداوند آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی را فرو فرستاد و با آن میوه ها را برای روزی شما از زمین بیرون آورد و کشتی ها را مسخر شما کرد تا بر سطح دریا به فرمان او حرکت کنند و نیز نهرها را مسخر شما کرد و خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در حرکت هستند به تسخیر شما درآورد و شب و روز را مسخر شما ساخت.»

از منظر قرآن کریم معنای تسخیر موجودات این است که آنها به گونه ای آفریده شده اند که به انسان نفع برسانند نه اینکه سد راه زندگی و منافع انسانی

باشند: «ولقد مکناکم فی الارض و جعلنا لکم فیها معایش قلیلاً ما تشکرون» (۱۴) ما تسلط بر زمین را برای شما قرار دادیم و در آن انواع وسایل زندگی را مهیا کردیم، اما کمتر شکرگزاری می کنید.» بنابراین تسخیر موجودات برای انسان حکایت از مقام و موقعیت ذاتی او دارد.

حامل بار امانت الهی

انسان موجودی با استعداد است که می تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس به اوج افتخار برسد. آسمان، زمین، کوهها و دیگر کائنات دارای نوعی معرفت الهی هستند؛ یعنی خدا را تسبیح می کنند و در برابر عظمت او خاضع هستند، ولی همه اینها به صورت ذاتی و تکوینی است و تکاملی در آن وجود ندارد، اما معرفت انسان به همراه تکامل و آمیخته با اراده و اختیار است؛ (۱۵) از این رو قرآن کریم بشر را امانت دار خداوند معرفی کرده و می فرماید: «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان...» (۱۶) ما امانت (تکلیف و ولایت الهی) را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشتیم، ولی آنها از حمل آن سر برتافته و هراسیدند و انسان آن را بر دوش کشید.» این آیه بیان می کند که پذیرفتن امانت از ویژگی های انسان است که همه موجودات جهان آفرینش از پذیرش آن سرباز زد. مفسران و قرآن پژوهان در باب این امانت اقوال گوناگون دارند. بعضی گفته اند که منظور از امانت «تکالیف الهی» است که اطاعت و عمل به آن موجب سعادت و سرپیچی از آن موجب شقاوت می شود و در میان تمام موجودات جهان آفرینش، تنها انسان است که بر اثر برخورداری از اختیار و آگاهی، استعداد و توانایی آن را دارد که دستورات الهی را بپذیرد و به آن عمل کند و در نتیجه خود را به سر منزل مقصود برساند.

بعضی دیگر گفته اند که منظور از این امانت «شناخت خداوند» است و در میان موجودات جهان این انسان است که می تواند آفریدگار جهان و مبدأ خود را بشناسد و با اطاعت و پرستش او، خود را به سر منزل کمال برساند. (۱۷)

علامه طباطبایی (ره) در این زمینه می فرماید: جمله «انا عرضنا الامانه» معنایش این است که ما ولایت الهی و استکمال به حقایق دین (علم و عمل به حقایق) را بر آسمانها و زمین عرضه کردیم و هیچ کدام استعداد پذیرفتن آن را جز انسان نداشت. (۱۸)

وقتی گفته می شود که امانت بر انسان عرضه شد، یعنی نهادن آن در خمیرمایه و فطرت انسان است، نه اینکه به صورت تشریحی بر یکایک مردم عرضه شد و آنان پذیرفتند. چیزی که می تواند مایه امتیاز انسان نسبت به دیگر مخلوقات از لحاظ ساختار وجودی باشد، قوه عقل و اراده است که انسان را بر دیگر موجودات برتری بخشیده است؛ از این رو

امانت موهبتی است که خداوند به آدمی داده و در حد خودش ارزش پیدا کرده است. به همین دلیل آیه امانت دلالت بر کرامت ذاتی انسان و شناخت هويت او دارد.

آموزه های و حیانی مبین این حقیقت است که سنت خداوند در احکام تکوینی بر آن شد که قوانین تکوینی جهان را به وسیله یک نوع از مخلوقاتش آشکار کند. از این رو انسان را برگزید و به او امتیازها و کرامت هایی را عطا کرد و عصاره آن امتیازها همان جامعیت وی نسبت به دیگر مخلوقات است

آزادی و اختیار

یکی دیگر از ملاک های ارزش انسانیت که زیربنای حقوق و اخلاق است مسئله «اختیار و آزادی» است. در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که با صراحت بر اختیار انسان دلالت دارد: «قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر» (۱۹) بگو حق از سوی پروردگار شماست. هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر شود.»

انسانی که به پذیرش باوری مجبور شود، حتی اگر آن باور درست هم باشد، کرامت وی سرکوب شده است و شخصیت او مورد اهانت قرار گرفته است؛ به همین دلیل از منظر آموزه های قرآنی، بشر برای پذیرش عقیده مجبور نیست و باید در گزینش اعتقادی به مرحله اقناع دست یابد. این اقناع باید در فضایی به دور از هرگونه جوسازی و فشارهای محسوس و نامحسوس باشد و پیامبران موظف بوده اند موانعی را که فراروی انسان قرار دارد، کنار بزنند تا او بتواند آزادانه و آگاهانه شخصیت انسانی خود را پاس بدارد.

قرآن کریم هدایت را امری انتخابی می داند و آن را منطبق با علاقه و تمایل پیامبران (ع) نمی داند و تصریح می کند که: «انک لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهدین» (۲۰) تو هر کس را که دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد راهنمایی می کند و او به هدایت شدگان آگاه تر است.» این آیه مبین این حقیقت است که مقوله ایمان و کفر و باور و عدم باور در چهارچوب اجبار و اکراه قرار نمی گیرد و طبق اراده و خواست خداوند از طریق چگونگی آفرینش و قوانین جاری در فطرت بشر اعمال می شود. بر همین اساس است که قرآن عدم اکراه در دین را به عنوان یک اصل مطرح می کند



و می‌گوید: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» (۲۱) در این آیه اجبار در پذیرش دین به‌طور کامل نفی شده است و عدم اجبار در دین چیزی جز احترام به کرامت انسانی نیست و پاسداری از این کرامت در گرو حفظ آزادی و انتخاب است. به همین دلیل پیامبر اکرم (ص) هیچ‌گاه کسی را به پذیرش دین مجبور نکرد، بلکه از راه‌های گوناگون به روشننگری جامعه پرداخت و اصل انتخاب و گزینش را با کرامت انسانی هماهنگ می‌دید. (۲۲)

کمال بی‌نهایت

از دیگر جلوه‌های کرامت انسان سیر کمال بی‌انتهاست؛ زیرا وی موجودی است سالک و پویا که می‌تواند در کوی عشق الهی مراحل و مدارج کمال را طی کند و معبودش را با وصف «ارحم الراحمین» ملاقات کند: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فلماقیه؛ (۲۳) ای انسان تو به سوی پروردگارت سخت تلاش می‌کنی، پس به دیدار او خواهی رسید.» این آیه معیار عزت و شرافت انسان را حرکت و کوشش به‌سوی معبود خود می‌داند؛ یعنی اگر انسان بخواهد می‌تواند خود را به‌سوی مبدأ وجود سیر دهد و خود را به مقام و منزلتی برساند که موجودی ملکوتی شود تا هم او از پروردگار خود خشنود و هم خدا از او خشنود شود و داخل بهشت خاص خداوند گردد.

نفی نگرش طبقاتی

قرآن کریم به‌منظور حفظ شرافت و عزت انسان نگرش طبقاتی را نفی می‌کند و آن را با کرامت وی ناسازگار می‌داند. در شبه‌جزیره عربستان و در فرهنگ بومی آنجا چنین نگرشی شایع بود و این ایده آن‌قدر عمیق و گسترده بود که حتی آداب عبادی را هم دربرمی‌گرفت. با دقت در بعضی از آیات چنین به‌دست می‌آید که در اذهان پاره‌ای از اشراف که مسلمان شده بودند، این باورها (تعصبات طبقه‌ای) همچنان ریشه داشت و قرآن کریم در بسیاری از موارد این عقاید را مطرح و بر آنها خط بطلان کشیده است، از جمله آنکه در آداب برگزاری مراسم حج اشراف در عرفات از منطقه‌ای که عموم مردم روانه می‌شدند، حرکت نمی‌کردند و این عمل را برخلاف شأن خود قلمداد می‌کردند. قرآن به آنان تذکر می‌دهد که این قبیل بینش‌های طبقاتی را کنار بگذارید و می‌فرماید: «ثم افيضو من حيث افاض الناس و استغفروا الله ان الله غفور رحيم؛ (۲۴) سپس از همان جایی که انبوه مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند طلب آمرزش کنید؛ زیرا او آمرزنده و مهربان است.» در جامعه طبقاتی، توده‌های مردم به‌عنوان افراد پست به‌شمار می‌آیند و یکی از عوامل گریز اشراف از پذیرش دین الهی آن بود که همان عموم مردم به این ادیان روی

می‌آوردند. قرآن کریم نگرش جامعه اشرافی و طبقاتی را به موضوع دین‌باوری افراد عادی چنین گزارش می‌دهد: «قالوا ائؤمن لک و اتبعک الاذذلون؛ (۲۵) آیا به تو ایمان بیاوریم درحالی‌که افراد فرومایه از تو پیروی می‌کنند؟»

این نوع دیدگاه و نگرش با کرامت و عزت انسان‌ها سازگاری ندارد و ادیان الهی معمولاً با این مشکل مواجه می‌شدند و به همین جهت معمولاً پیروان نخستین ادیان آسمانی، توده‌های محرومی بودند که در سایه نگرش طبقاتی، شرافت و عزت آنان خرد شده بود و در پرتو تعالیم دین می‌خواستند این نقیصه را جبران کنند.

این جریان در خصوص دین اسلام تبلوری روشن داشت. هنگامی که خورشید اسلام در شبه‌جزیره عربستان طلوع کرد، جامعه بشری در این سرزمین و دیگر ممالک دنیا گرفتار چالش‌های طبقاتی بود. در این جامعه اهل کتاب خودشان را امت برگزیده خدا محسوب می‌کردند. قرآن کریم در چندین آیه به این موضوع اشاره می‌کند و آن را یک پندار واهی قلمداد می‌کند و بر آن مهر بطلان می‌نهد. این نگرش‌های تعصبی و رفتارهای طبقاتی با کرامت و شرافت انسانیت منافات داشت و دین مبین اسلام با محو این قبیل تقسیم‌بندی‌ها و در پرتو گسترش آموزه‌های الهی‌اش کرامت افراد سرکوب‌شده را به آنان بازگرداند. (۲۶)

پی‌نوشت‌ها:

۱. سورة علق، آیه ۳.
۲. سورة اسراء، آیه ۷۰.
۳. سورة حجرات، آیه ۱۳.
۴. سورة اسراء، آیه ۷۰.
۵. سورة حجرات، آیه ۱۳.
۶. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات ائمه (ع)، ۱۳۷۹ شمسی، نامه ۳۱، ص

- ۵۳۲.
۷. سورة بقره، آیه ۳۰.
۸. تفسیر تسنیم، آیت‌الله جوادی آملی، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ شمسی، ج ۳، صص ۵۲ - ۴۹.
۹. سورة بقره، آیه ۳۱.
۱۰. سورة بقره، آیه ۳۴.
۱۱. سورة يوسف، آیه ۱۰۰.
۱۲. تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۲۷۱.
۱۳. سورة ابراهیم، آیات ۳۲ و ۳۳.
۱۴. سورة اعراف، آیه ۱۰.
۱۵. تفسیر نمونه، آیت‌اله مکارم شیرازی و همکاران، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸ ش، ج ۱۷، ص ۴۵۳.
۱۶. سورة احزاب، آیه ۷۲.
۱۷. مبانی انسان‌شناسی در قرآن، عبدالله نصری، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۵ ش، صص ۲۲۵-۲۲۴.
۱۸. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات کانون محمدی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱۶، ص ۳۵۰.
۱۹. سورة کهف، آیه ۲۷.
۲۰. سورة قصص، آیه ۵۶.
۲۱. سورة بقره، آیه ۲۵۶.
۲۲. مجله آینه پژوهش، شماره ۱۰۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۵ ش، صص ۳۲-۳۱.
۲۳. سورة انشقاق، آیه ۶.
۲۴. سورة بقره، آیه ۱۹۹.
۲۵. سورة شعراء، آیه ۱۱۱.
۲۶. مجله آینه پژوهش، شماره ۱۰۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۵ ش، صص ۳۴-۳۳.